

بهنهند

داستان های



۳

چشم بادمجانی ها

هوپا
Hoopa

داستان‌های

فیت

۳

چشم‌بادم‌جانی‌ها



لاله جعفری

تصویرگر: حمید خلوتی



داستان‌های خیبیت ۳ چشم‌بادمجانی‌ها



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۲/۱، واحد دوم غربی.
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir
 ■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 ■ استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

نویسنده: لاله جعفری
 تصویرگر: حمید خلوتی
 دبیر مجموعه: محمدرضا شمس
 ویراستار: سعیده کامرانی
 مدیر هنری: فرشاد رستمی
 طراح گرافیک جلد: علی بخشی
 طراح گرافیک متن: فریبا دولت‌آبادی
 چاپ اول: ۱۴۰۰
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان
 شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۴۹-۰
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۵۲-۰

سرشناسه: جعفری، لاله، ۱۳۴۵ -
 عنوان و نام پدیدآور: چشم‌بادمجانی‌ها/ نویسنده لاله جعفری؛
 تصویرگر حمید خلوتی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری: ۱۲۸ص: مصور (بخشی رنگی).
 فروست: داستان‌های خیبت؛ ۳.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۴۹-۰ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۵۲-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: گروه سنی: ج.
 موضوع: داستان‌های تخیلی
 موضوع: Fantastic Fiction
 موضوع: داستان‌های طنزآمیز فارسی
 موضوع: Humorolls stories
 شناسه افزوده: خلوتی، حمید، ۱۳۶۰- تصویرگر
 رده بندی دیویی: ۱۳۰دا
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۵۷۸۷۶



فهرست

۱. گربه کوره و دیو گنده خور ۹
۲. مارگریت و جناب تیغ ۲۱
۳. برجِ ثانیهِ خانم ۳۳
۴. آقای چنگال‌چی ۴۳
۵. چشم‌بادمجانی‌ها و خواب‌پرون ۵۳
۶. طناب‌چی و سوس گنده ۶۵
۷. اضافه‌ی اکالیپتوسی ۷۷
۸. گردن‌دراز و قُل‌دراز ۸۹
۹. ازدهای ارباب ۹۹
۱۰. خالیثِ خبیث ۱۰۹





۱. گربه کوره و دیو گنده خور

گربه کوره خیلی گربه کوره بود. گرسنه که می شد، هیچی حالی اش نبود. هر جا غذا می دید، آن را به هزار حقه و کلک مال خودش می کرد. می خورد و یک تشکر خشک و خالی هم نمی کرد.

یک روز که کوره توی عمرش به آن اندازه گرسنه نمانده بود، این طرف آن طرف دنبال غذا می گشت. توی فکرش نقشه می بافت که وقتی غذا را دید با چه کلکی مال خودش کند. یک دفعه صدای آواز شنید.

دید جلوتر، توی جاده، یک مرد گنده‌منده، دیگ به دوش، کلاه به سر زیر درخت ایستاده. یک دستش ملاقه بود و یک دستش کفگیر. یک کیسه‌ی گنده این‌ور کمر بند گنده‌اش آویزان بود، یک کیسه آن‌ور کمر بندش. از جیب پیراهنش هم یک مشتش قاشق چنگال مثل خودکار آویزان بود. گر به کوره پشت درخت قایم شد و نگاه کرد. گنده‌منده آواز می‌خواند و آتش درست می‌کرد. آتش که درست شد، دیگش را گذاشت روی آتش. از کیسه‌ی این‌ور کمر بند، سبزی و نخود و لوبیا درآورد. از کیسه‌ی آن‌ور کمر بند، نمک و فلفل و زردچوبه درآورد. همه را ریخت توی دیگ. بساط پخت‌وپز را برای مسافره‌های جاده آماده کرد. از جیب شلوارش یک سفره درآورد و پهن کرد روی زمین. از کلاهش یک مشتش کاسه بشقاب درآورد و گذاشت توی سفره. آواز گنده‌منده هنوز تمام نشده بود که بوی غذا هوا رفت.

گر به کوره که از گرسنگی داشت غش می‌کرد، دادوبیداد

شکم خالی‌اش مثل صدای طبل، بامب و بومب راه افتاد. گنده‌منده صدا را شنید. داد زد: «بامب چی بود؟ بومب کی بود؟ صدای طبل بود؟! طبل کی بود؟ طبل چی بود؟» کوره از پشت درخت آمد بیرون. خودش را به لنگی زد و لنگ‌لنگان رفت جلو. نزدیک گنده‌منده رسید و گفت: «سلام علیک آقای گنده‌منده! حالت چطوره گنده؟ ملاقه و کیسه‌ها و کلاهت خوبه، منده؟ دیگت چطوره؟ در و دستگیره‌ش خوبه؟ غذاش به راهه؟»

گنده‌منده گفت: «سلام علیکم آقا گر به! بله، خوبن، همگی خوبن. ببینم، صدای طبل تو بود، گر به؟ اگه مال تو بود، پس کوش؟ کجا قایمش کردی طبلت رو؟ زود باش بگو!»

کوره با آب و تاب گفت: «صدای طبل چیه؟! طبلم کجا بوده مرد گنده؟!»

گنده‌منده گفت: «ولی من صداش رو شنیدم، خودم شنیدم. تو نشنیدی؟»

کوره دور و برش را با ترس‌ولرز نگاه کرد و گفت: «شنیدم،
خوبم شنیدم؛ اما راستش می‌ترسم اگه بهت بگم هول کنی و
غذات رو بسوزونی.»
کنده‌منده گفت: «وای، زود باش بگو ببینم!»



مگه من اینجا بوقم؟ یا چغندر م؟ به من می‌گن گر به کوهه! منو این‌جوری نبین؛ پَر سبیل م به کسی بخوره، مثل برق گرفته‌ها خشک می‌شه. نترس گنده‌منده! خودم مثل کوه جلوش وامی‌ستم. می‌زنم درب و داغونش می‌کنم.» بعد یک‌هو نشست یک گوشه و کز کرد.

گنده‌منده با تعجب گفت: «چی شد کوهه، چرا افتادی کوهه؟ پاشو، الان دیو گنده‌خور می‌آد. مگه نگفتی باهاش می‌جنگی؟» کوره دست‌وپایش را لیزی زد و گفت: «بس که دویدم، گشنه شدم. جون ندارم. خودت بگو! لاجون‌ماجون، چطوری داغونش کنم؟»

گنده‌منده گفت: «خب بیا جلو، بیا جلوتر! چیزی که هست غذا. آتش پخته‌م، چه آشی!»

کوره خوش‌حال شد. سروگوشش را تکانی داد و گفت: «عجب مرد هنرمندی! واقعاً حیفه که خوراک دیو بشی.» و تمام آتش را سرکشید.

کوره دوباره دور و برش را نگاهی کرد. به گنده‌منده نزدیک‌تر شد و خیلی با احتیاط گفت: «راستش رو بخوای، صدای پای دیو گنده‌خور بود. داره از سر کوه می‌آد. خیلی هم گشنه‌شه. می‌خواد تو رو بخوره. خودم صداش رو شنیدم که می‌گفت دلش یه لقمه مرد گنده‌منده می‌خواد. یه نفس دویدم تا به شما خبر بدم، بلکه جونت رو نجات بدم.»

گنده‌منده از ترس، شُرْشُر از هیکلش عرق ریخت و گفت: «اون گنده‌تره یا من؟ زور اون بیشتره یا من؟»

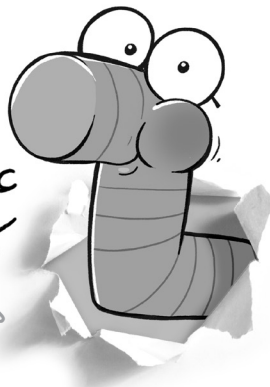
کوره دو قدم راه رفت و گفت: «روم سیاه گنده‌منده. ده تایی تو رو روی هم بذارن، بازم قد اون نمی‌شه. زور ده تایی تو، اندازه‌ی زور اون نمی‌شه.»

گنده‌منده از ترس ولو شد روی زمین و گفت: «منو این‌جور گنده‌منده نبین! دلم قد یه گنجشکه. زودی می‌ترسه. حالا چی کار کنم؟ الان می‌آد منو می‌خوره.»

کوره مثل پهلوان‌ها دور دیگ چرخید و گفت: «غلط کرده.

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....